۳۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۰/۰۲)

۳۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۰/۰۲) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - شنبه، ۰۲ دی ماه ۱۴۰۲ موضوع : بررسی سند و فقه الحدیث روایت داود رقی، پنج قول در تفسیر روایت داود رقی، تبیین قول شهید اول در کتاب تکمیل مشارق الشموس، استشهاد اجزاء رویت قبل از زوال به روایت داود رقی توسط سید بحرالعلوم

- پیش‌گفتار(چکیده)
- روایت داود رقی «اذا طلب الهلال غدوتا...»
  - الف) بررسی سند روایت
  - مجهول بودن زکریا بن یحیی الرقی
  - امکان خروج زکریا بن یحیی از مجهولیت درسند
- توضیحی در مورد ابواب الزیادة تهذیب
  - قرار دادن روایت داود رقی در باب زیادات صوم توسط شیخ طوسی
  - نقل تنها یک روایت از زکریا بن یحیی در کتب اربعه و اشتراک او بین ده نفر
  - درس شهید اول، اولین کتاب ناقل روایت داود رقی
- ب) فقه الحدیث روایت داود رقی

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی سند و فقه الحدیث روایت داود رقی، پنج قول در تفسیر روایت داود رقی، تبیین قول شهید اول در کتاب تکمیل مشارق الشموس، استشهاد اجزاء رویت قبل از زوال به روایت داود رقی توسط سید بحرالعلوم

موضوعات فرعی:
روایت داود رقی «اذا طلب الهلال غدوتا...»

روایت داود رقی «اذا طلب الهلال غدوتا...»

الف) بررسی سند روایت

صفحه هشتم از این جزوه بودیم. به روایت داوود رقی رسیدیم.

> **و منها: ما رواه الشيخ في آخر أبواب الزيادات عن داود الرقّي، عن أبي عبد الله عليه السّلام، قال: «إذا طلب الهلال في المشرق غدوة فلم ير، فهو هاهنا هلال جديد، رئي أم لم ير».**
>
> **يعني أنّه إذا طلب الهلال غدوة في جانب المشرق فلم ير، فهو هاهنا- أي في جانب المغرب- هلال جديد، و اليوم من الشهر الماضي، فهو طلب فيه و رئي لم يكن في جانب المغرب هلالا جديدا، بل كان لليلة السابقة، و كان اليوم المذكور من الشهر المستقبل. و يستفاد من ذلك أنّالرؤية قبل الزوال علامة كون الهلال لليلة السابقة، كما أنّ عدم الرؤية مع الطلب أمارة كونه لليلة المستقبلة، و هو المطلوب**
>
> **[1]**

روایت قبلی، روایت اسحاق بن عمار بود. صحبت‌هایی شد ولی هنوز ممکن است در آن بحث‌هایی باشد. اگر عمری بود و مجال آن پیش آمد دوباره به آن بر می‌گردیم. من تعبیری «اذا رایته وسط النهار» را نگاه کردم. روایت قبلی، روایت محمد بن قیس بود که حدود جلسات بیستم مباحثه بود. تا حدود بیست و نه- سی، ده جلسه در مورد روایت محمد بن قیس بود. ولی مباحثه ما همینطور توی توی است؛ همینطور می‌رویم و بر می‌گردیم، همه این ده جلسه فقط راجع به این نبوده. آن چه که الآن من نگاه کردم، راجع به مسأله «وسط النهار» و همچنین در آن روایت «اذا رایته من وسط النهار»، در جلسات بیست و سوم، و بیست و چهارم، و بیست و هفتم، و بیست و هشتم بحث کردیم. در این چهار جلسه راجع به کاربردهای «وسط» بحث شد. روایاتی را هم که آورده بودی بحث شد. اگر دوباره خواستی به آن‌ها مراجعه کنی.

روایت اسحاق بن عمار هم ظاهراً از جلسه بیست و نهم شروع شد. تا این‌که سر بحث تلسکوپ رفتیم؛ جزوه اجزاء چشم مسلح را مباحثه کردیم. برگشتیم به این روایت اسحاق بن عمار. الآن هر چه بوده تمام شد. حال سید برای دلیل بر حرف خودشان که اجزاء رؤیت قبل از زوال است، به روایت داود رقی استشهاد می‌کنند.

«و منها: ما رواه الشيخ في آخر أبواب الزيادات عن داود الرقّي»؛ نمی‌دانم اهل ادب اجازه می‌دادند که داود به رقی اضافه شود یا نه؛ اگر اضافه را اجازه می‌دادند «عن داودِ‌الرقی» می‌شود. اگر نه که داود غیر منصرف است؛ عجمه و علمیت. ظاهراً «رقی» هم همان رقه ای است که در شامات هست. برخی از شیعیان ناب در آن جا بودند. در روایات هست. در مورد این حدیث چند نکته عرض می‌کنم تا سر فقه الحدیث آن برویم.

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۷

مجهول بودن زکریا بن یحیی الرقی

راجع به سند حدیث، در نرم‌افزار می‌بینید تیک ضعیف را زده‌اند. ضعیف هم به‌خاطر تقسیم رباعی است؛ صحیح، حسن، موثق و ضعیف. در تقسیم رباعی، ضعیف یعنی روایتی که در آن سه تا نیست؛ می‌خواهد هر جور باشد. اگر صحیح و حسن و موثق نبود، ضعیف است.

مرحوم مجلسی در شرح تهذیب - ملاذ الاخیار- فرمودند «مجهول». خُب این خوب است. دیگر با بیان تقسیم رباعی نیست. «مجهول»، یعنی ما این زکریا بن یحیی الرقی را در سند نمی‌شناسیم. داود رقی خودش کثیر الروایه است. راوی از زکریا بن یحیی رقی که ابراهیم بن هاشم است. ابراهیم بن هاشم ولو توثیق نشده اما روایات ایشان را حسن می‌دانند. به‌خاطر این‌که ممدوح امامیه هستند. خیلی است که روایات ابراهیم بن هشام غیر صحیح شود.

امکان خروج زکریا بن یحیی از مجهولیت درس‌نامه

در ذهن من سؤال آمده؛ نمی‌دانم در کتب رجالی و در فن خودش به این صورت آمده یا نه؟ به‌صورت قضیه شرطیه است. این قضیه شرطیه را گفته‌اند یا نه؟ اگر گفته‌اند به من هم بگویید. علی ای حال این یک قضیه شرطیه است؛ الآن می‌گوییم ما زکریا بن یحیی الرقی را نمی‌شناسیم. چه کسی از او روایت می‌کند؟ جناب ابراهیم بن هاشم. خودش هم ممدوح امامیه هستند. برای ایشان توثیق نشده است. سؤال من و قضیه شرطیه من این است...؛ کسانی که آگاه هستند اگر جوابی نفیا و اثباتا به ذهنتان می‌آید، بفرمایید.

اگر فرض بگیریم ابراهیم بن هاشم، مثل نجاشی و برقی و کشی، یک کتاب مفصل رجالی در توثیق رجال نوشته بود، الآن با آن اطلاعی که ما داریم، این قضیه شرطیه و این «اگر» که کتاب رجالی موثق از ابراهیم بن هاشم نوشته شده بود، این کتاب نزد شیعه چه جایگاهی داشت؟ اندازه‌ای که به ذهن من می‌آید یکی از بهترین و موثق ترین کتاب‌های رجالی می‌شد؛ می‌گفتند ابراهیم بن هاشم در کتاب رجالی خود به این‌صورت گفته است. ابراهیم بن هاشم از امثال نجاشی و شیخ الطائفه و برقی کم ندارد.

> 6:58

شاگرد: حتی اگر وثاقتش ثابت شود؟

استاد: می‌خواهم مقام او در بین شیعه را بگویم. نمی‌خواهم بگویم توثیق دارد یا نه. یعنی با همین وضعیتی که الآن دارد عرض می‌کنم. چیزی به آن اضافه نشود.

شاگرد: در نرم‌افزار فرض وثاقت او را دارند.

استاد: او از باب توثیقات عامه است. یکی از چیزهای خوبی که گفته‌اند این است که او موثق ساز است. یعنی از مشایخ توثیق است. او کسی است که خودش می‌تواند اجازه حدیث بدهد. مشایخ الاجازه و کسی که خودش شیخ الاجازه هست، بااین‌حال می‌خواهید در او تردید کنید؟! این‌ها را هم گفته‌اند.

منظور من از قضیه شرطیه این بیان است؛ توثیقات عامه‌ای که فرموده‌اند منظور من نیست. قضیه شرطیه؛ کسانی که به فضای علم رجال اطلاع دارند، اگر مثل نجاشی و کشی و ...، ابراهیم بن هاشم هم یک کتاب مفصل داشت و راجع به توثیق رجال احادیث شیعه زبان‌باز کرده بود و حرف زده بود، اگر آن کتاب الآن در دست ما بود، از نظر وزن علمی در فضای رجال چه وزنی داشت؟ مثل کتاب ابن غضائری نباشد که دوباره در آن خدشه کنیم که آیا برای او هست یا نه. فرض گرفتیم...؛ قضیه شرطیه به این صورت است که ما مطمئن بودیم که این کتاب رجالی از

ابراهیم بن هاشم است. علی ای حال این یک قضیه شرطیه است.

علی ای حال ابراهیم بن هاشم از شخصی به نام زکریا بن یحیی الرقی نقل می‌کند که می‌گوییم مجهول است. ایشان هم از داود رقی نقل می‌کند. البته داود کثیر الروایة است.

شاگرد: استفاده‌ای که می‌خواستید از این قضیه شرطیه ببرید چه بود؟ می‌خواستید بفرمایید حتماً از ثقه نقل می‌کرد؟

استاد: نه، مقصود اولم خودشان بود.

شاگرد: خودشان بزرگوار هستند.

استاد: اگر اینچنین بود و خودش صاحب رجال بود، آن وقت ممدوح اما می‌شد؟! می‌خواهم این را بگویم. چون الآن روایات ابراهیم بن هاشم صحیحه نیست. نزد مشهور می‌گویند اینها حسنه است. اول قضیه شرطیه را برای خودش گفتم؛ در درجه دوم برای شناسایی ایشان گفتم. اما می‌گوییم «مجهول»، خُب کسی که از ایشان روایت می‌کند، نزد ایشان هم مجهول است؟! حال بگویید از ضعیف روایت می‌کند، ابائی نداشته، همه اینها جای خودش. ولی مجهول هست یا نه؟! این خیلی بعید است که بگوییم نزد خود ابراهیم بن هاشم که دارد از او روایت می‌کند، مجهول است. پس از اینجا معلوم می‌شود که «مجهول عندنا» است. او که مجهول نبوده. علی ای حال فعلاً این سند ضعیف است.

شاگرد۲: فرمایش شما مبنی بر این است که از آدم مجهول تحمل حدیث نمی کردند؟ یعنی می‌خواهید بفرمایید ابراهیم بن هاشم کسی فوق نجاشی است، حال دارد از دیگری حدیثی را نقل می‌کند، لذا مجهول نزد او که نبوده.

استاد: بله. او را می شناخته.

شاگرد۲: به چه دلیل می‌گویید او را می شناخته؟

استاد: در خیابان به کسی می‌رسد و می‌گوید بیا به تو حدیثی بگویم. می‌گوید اسم تو چیست؟ می‌گوید اسم من زکریا بن یحیی است. می‌گوید خُب حدیث را بگو، من هم می‌نویسم! می‌خواهم بگویم او را می شناخته. اینطور نبوده که در راه به هم برسند و اسم او را بپرسد و یک حدیث از او نقل کند.

شاگرد۲: ماخذ فرمایش شما همین است که تحمل حدیث بوده، قصه کلثوم ننه! نبوده که هر کسی آن را نقل کند!

استاد: بله. مکرر گفته‌ام؛ در سلسلة الاحادیث الضعیفه البانی یک حدیث می‌آورد، بعد می‌گوید ضعیف است. بعد می‌گوید چرا ضعیف است. می‌گوید آن شیخ حدیث مستدرک حاکم را نمی‌شناسم؛ «الاعرفه». خُب شما نمی‌شناسید، پس ضعیف است؟! حاکم می‌گوییم «علی شرط الشیخین» یا «علی شرط البخاری» است. او هم شیخ الحدیث خودش است. تو می‌گویی «الاعرفه»، پس ضعیف است! ببینید تا کجا می‌رسد؟!

شاگرد۲: هنوز نشد! ماخذ فرمایش شما کجا است؟

استاد: از این نشده‌ها خیلی داشتیم که الآن به اینجا رسیده. منظور من این بود که فقط یک قضیه شرطیه بگویم تا ببینیم آن قضیه شرطیه، محلی از اعراب دارد یا ندارد. اولاً گفته شده یا نه، ثانیاً محلی از اعراب دارد یا نه؟

شاگرد: اگر وجاده هم باشد باز خیلی بعید است که کتاب شخص نامعلوم را روایت کند؟!

استاد: همینطور کتابی به دست او میرسد و اسمی هم روی آن است. بعد میگوید عن فلان! بدون اینکه او را بشناسد! اینها محال نیست اما متعارف آن کدام است؟ آن هم مثل ابراهیم بن هاشم. یک جزوه به دست او میآید... . تحدیث به وجاده نبوده. یک وقت دیگر آن را عرض کردم. حتی به کتب هم نبوده. شواهد متعددی در ذهن خودم هست. شاید هم جلوتر عرض کردم که اینطور نیست که فضا، فقط اجازه یک کتاب بوده باشد. اصلاً اینطور نبوده؛ مینشستند و ... .

شاگرد: حتی شیخ طوسی و ... هم اینطور بوده؟

استاد: بله، در مقدمه فقیه است که میگویند دو-سه بار فقیه را خواندم و دوره کردم. اینها را آوردهام. بحث به جاهای دیگر میرود. خود روایت خیلی بحث دارد.

علی ای حال خلاصه این روایت علی المشهور روایت ضعیفه است. هم سند ضعیف است و هم معمول به نیست. این نکته اول راجع به سند بود. تنها چیزی که میتوان گفت این است که احتمال اینکه جناب ابراهیم بن هاشم او را می شناخته هست. مثلاً روی حساب اعتمادشان این روایت را نقل کردهاند. دیگر بیش از این نمیتوانیم برای سند بگوییم. من هم چیزی بیش از این را نمیخواهم بگویم. دارم محتملاتی را میگویم که فضاهایی در ذهن شما درست شود.

شاگرد۲: بیش از این ثابت میشود. مواردی داریم که میگوید من فلانی را دیدم. در فضای تحدیث این بوده، و از او احادیث زیادی شنیدهام. ولی از او حدیثی را نقل نمیکنم مگر به واسطهای بین من و او. من در چند مورد اینها را دیدهام. این حکایت از چه چیزی میکند؟ از این حکایت میکند که حدیث، تحمل بوده. حاضر نبودند از هر کسی نقل کنند. بهخصوص وقتی کسی مثل ابراهیم بن هاشم از کسی نقل میکند بالاتر از «ثقهٌ» نجاشی است.

> 14:40

استاد: یعنی تحمل حدیث یک نحو، تحمل دینشان بوده. و الا چرا حدیث را مقدس میدانستند؟! چرا آن را ثبت و ضبط میکردند؟! برای دینشان بوده. به صرف اینکه ضعیف نقل میکردند... . البته آن هم جواب دارد. بحث هایش جای خودش. نقل کردن موضوع، ای ضعیف الی الغایه، اصلاً رسم آنها نبوده. کذب الی المحدثین است که بگوییم ضعیفِ‌بهمعنای قطع به موضوعیتش است ای اطمینان به موضوع بودنش بوده است. اصلاً اینطور نیست. اگر هم آنها ضعیف میگفتند در فضای خودشان یک ضعف داشتند. یعنی درجاتی بود که وقتی هفتاد درصد بود میگفتند ضعیف است. آن چه که صد در صد بود، نود و پنج درصد بود میگفتند موثق است. نه اینکه ضعیف یعنی زیر ده درصد و درعینحال آن را روایت کنند. این جور نبود. این بحثها جای خودش.

علی ای حال فعلاً در ضوابطی که داریم، از حیث ضوابط رجالی، سند این حدیث ضعیف است. این اول.

شاگرد۳: نسبت به ابراهیم بن هاشم گفتهاند ممدوح عند الامامیه است؟

استاد: ممدوحٌ امامیٌ. صحیح، روایت موثق امامی است. حسن، روایت ممدوح امامی است. موثق، موثق غیر امامی است. ضعیف هم غیر از این سه است.

شاگرد۳: ممدوح اعم از ثقه و غیر ثقه است؟

استاد: نه، ممدوح در اینجا یعنی خصوص کسی که مدحش شده اما توثیق نشده. ممدوح یعنی به شرط ال از توثیق.

شاگرد۳: یعنی کسی که مدح شده، احتمال میدهیم غیر ثقه باشد؟

استاد: خلاصه نیامده؛ در مورد ایشان نگفته اند «ثقةٌ عینٌ». سه-چهار لفظ است که برای توثیق به کار میرود، برای ایشان به کار نرفته است.

شاگرد۳: مهم این است که در تحدیث خیانت نکند. اینکه ممدوح است در فضای روایت میگویند یا در کل زندگیاش؟

استاد: اینکه میگویند ممدوح است از زمان ابن طاووس و شاگرد ایشان علامه حلی شروع شده. تقسیم رباعی است. قبلش ثنائی بوده و بعد رباعی شده. در وجیزه مرحوم شیخ بهائی پنج تا هم آمده است. شاید میردامام هم پنج تایی دارند. میردامام در رواشح، خماسی آوردهاند. در کنار آنها قوی را هم دارند.

شاگرد۳: ممدوحی که در مورد ایشان گفتهاند را در فضای تحدیث گفتهاند یا در کل زندگی ممدوح بوده ولی ممکن است حافظه خوبی نداشته باشد؟

استاد: اینجا که ممدوح میگویند یعنی امامیه بودنش ثابت است؛ در عقیده مشکلی ندارد. از حیث حدیث در فضای تحدیث مدح شده.

شاگرد۳: کسی که در فضای تحدیث مدح شده واضح است که ثقه است. ولو کلمه ثقه را برای او نیاوردند.

استاد: نه، خلاف اصطلاح نباید باشد. تقسیم رباعی بنائیش بر این است. خود نجاشی وقتی اینها را نوشتند هنوز تقسیم رباعی نبوده. جالب این است. ولی از زمان ابن طاووس این تقسیم رباعی آمد. بعدش هم تقسیم خماسی آمد. مرحوم مجلسی هم کلمه مشهور را به کار میبرند. گاهی میگویند «ضعیفٌ علی المشهور»؛ یعنی ما خودمان یک حرفی داریم، حالا ای در راوی حرف داریم، ای اینکه در این تقسیمات بهعنوان ضعیف حرف داریم. ایشان میگویند «ضعیف علی المشهور». مشهور هم یعنی مشهور از قرن هفتم. بردار ابن طاووس معروف. معروف هم هستند بهخاطر در دسترس بودن بیشتر کتبشان. برادرشان هم از بزرگان علماء است؛ احمد بن موسی.

شاگرد: قسم خامس چه بود که اضافه کردند؟

استاد: قوی بود. در وجیزه شیخ بهائی بود و در رواشح میردامام هم بود.

شاگرد: معنای آن چیست؟

استاد: یادم نیست. مباحث هم کردیم ولی یادم نیست. وجیزه را مباحثه کردیم نمیدانم ضبط شد یا نه.

این راجع به نکته اول در مورد سند حدیث بود که به تعبیری مرحوم مجلسی «مجهول» و علی المشهور «ضعیف» است.

توضیحی در مورد ابواب الزیادة تهذیب

قرار دادن روایت داود رقی در باب زیادات صوم توسط شیخ طوسی

نکته دوم در مورد این حدیث راجع به ابواب الزیادات تهذیب است. ابواب الزیادات، اصطلاحی است.مثل شهدی این ابواب الزیاده برای ایشان واضح نبوده است. مرحوم نوری در مستدرک تعجب میکنند، چطور ابواب الزیادات تهذیب برای ایشان خیلی واضح نبوده.

علی ای حال شیخ طوسی تهذیب را نوشتند، وقتی آن را شروع کردند میخواستند شرح مقنعه مفید باشد و همه روایات خاصه و عامه را بیاورند. بعد که کمی جلو رفتند دیدند که این تمام نمیشود. گفتند پس فقط روایات خاصه را میآورم و بین آنها جمع میکنم. چون به اینصورت شد، دیدند بخشی از روایات خاصه را نیاوردهاند. برگشتند «ابواب الزیادات» را نوشتند. یعنی کتاب صلات داشتند و زیادات الصلات. کتاب الصوم، و زیادات الصوم.

الآن هم در ابواب زیادات الصوم این روایت آمده است؛ به نظرم ای روایت آخر ای یکی ماندہ به آخرین روایت تهذیب است. در ابواب الزیادات تهذیب است که شیخ بعداً آنها را اضافه کردند. راجع به ابواب الزیادات و توضیحات آن، مرحوم نوری در مستدرک آوردهاند. تعجب هم میکنند. به نظرم از شهدی ثانی ای اول بود. یادم نیست.

نکتهای که الآن در مورد ابواب الزیادات میخواهم بگویم این است: مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار روایتی که میآورند معمولاً به این صورت است: ای دلیل میآورند، ای برای مطلبی شاهد میآورند ای بهعنوان معارض میآورند که میخواهند جمع کنند ای جواب بدهند. نوعاً به این صورت است.

به خلاف این حدیث داود رقی؛ آن را در آخر ابواب الزیادات فقط آوردهاند. یعنی هیچ معلوم نمیشود که برداشت خود مرحوم شیخ از این حدیث چه بوده. خیلی از جاها هست که برداشت شیخ معلوم میشود که بهعنوان معارض است، مقبول هست ای نیست، تاویل کنیم ای نه. اما در اینجا هیچی ندارند. این هم یک نکته است. یعنی ما چیزی در دست نداریم که نشان بدهد شیخ الطائفه از این حدیث چه فهمیدهاند و جای آن کجا بوده. تنها آن را بهعنوان حدیث آخر ای یکی ماندہ به آخر آوردهاند. این هم نکته دوم.

شاگرد: این اعتبار ابواب الزیادات هم با غیر آنها فرقی نمیکند؟

استاد: نه، فرقی نمیکند.

شاگرد: فقط یادشان رفته که آنها را بیاورند.

استاد: در قبلی ها سند را میآوردند. در ابواب الزیادات فقط به طریق مشیخه را میآورند. یعنی میدیدند که مفصل میشود، گفتهاند من اسم صاحب کتاب را اول حدیث میگذارم، سند خودم به

صاحب آن کتاب را بعداً در مشیخه می‌آورم تا کتاب حجیم نشود. نوعاً در ابواب الزیادات از صاحب کتاب اسم می‌برند.

شاگرد: روایتی که در باب زیادت صوم آمده و در خود صوم نیامده، به‌خاطر صرفاً فراموشی بوده؟ جهت دیگری ندارد؟

استاد: صرف فراموشی هم نبوده. مقنعه مفید متن بوده، طبق متن روایتی را که دال بر آن فرع بوده می‌آوردند. روایات بسیاری بوده که دقیقاً به این فرع مربوط نبوده و نیاورده‌اند. بعد که از این نظر برگشتند گفتند لااقل یک تهذیب بنویسیم که هر چه خاصه روایت دارد، در آن باشد. لذا بعد ابواب الزیادات را به آن اضافه کردند. احتمال دیگر هم برای ابواب الزیادات داده‌اند که درست نیست. خود ابواب الزیادات تهذیب بحث‌های خوبی دارد. نمی‌دانم در فدکیه آورده‌ام یا نه.

می‌خواستم نکته سومی را هم بگویم که یادم رفت. وارد متن حدیث شویم.

شاگرد: شما یحیی بن زکریا گفتید، اشتباه گفتید.

> 23:43

استاد: زکریا بن یحیی است؟ خُب این تفاوت من با سید بحر العلوم است. حاج آقا زیاد می‌گفتند. می‌گفتند سید گفت احمد بن محمد. یک کسی در بحث ایشان گفت نه آقا این محمد بن احمد است. سید گفت نه احمد بن محمد است، خودش و پدرش و جدش را تا حضرت آدم می‌شناسم! خیلی عجیب است. حاج آقا این را چندین بار از سید بحر العلوم نقل کردند. صاحب همین مصباح! این جور چیز را یک دفعه می‌گویند. یعنی ببینید چقدر تفاوت هست بین این جور افراد با امثال من. زکریا شد؟

شاگرد: زكريا بن يحيى الكندي الرقي.

نقل تنها یک روایت از زکریا بن یحیی در کتب اربعه و اشتراک او بین ده نفر

استاد: ایشان از کسانی است که در کتب اربعه و در وسائل که از کتب اربعه بیشتر دارد...؛ چون میدانید وافی تنها کتب اربعه است. وسائل بعد از وافی است که صاحب وسائل مصادر حسابهای را به آن اضافه کرده. صاحب مستدرک گفتند که چرا مرحوم صاحب وسائل بقیه آنها را نیاورده است. مستدرک یعنی کتابهایی را که صاحب وسائل نیاورده بودند اضافه کردند. لذا وسائل خیلی زیاد دارد. از تمام کتب سبعه؛ اموالی، خصال و فضائل صدوق را دارد. در وسائل که گستردهتر از کتب اربعه است درعینحال از این زکریا بن یحیی الرقی تنها و تنها همین روایت هست. هیچ حدیث دیگری نقل نشده است. در تمام کتب اربعه تنها راوی است. البته حدود ده زکریا بن یحیی داریم. شاید دو تا از آنها معلوم است. هشت تا یا نه تا از آنها را میگویند معلوم نیستند. لذا زکریا بن یحیی از افرادی است که میتوان در موردش بیشتر تحقیق کرد. آیا اینها به هم برگشت دارند یا ندارد؟! مجال کار دارد. در نرمافزار هم مبهم نوشته بود.

«و منها: ما رواه الشيخ في آخر أبواب الزيادات»؛ یک روایت آخر است. شیخ هیچ نظری راجع به این روایت ندارد.

«عن داود الرقّي، عن أبي عبد الله عليه السّلام، قال: «إذا طلب الهلال في المشرق غدوة فلم ير، فهو هاهنا هلال جديد، رئي أم لم ير».

درس شهید اول، اولین کتاب ناقل روایت داود رقی

میخواستم سه-چهار نکته بگویم که یادم آمد. نکته دیگر این است که از چیزهای جالب این حدیث، همانطوری که در کل کتب اربعه، زکریا بن یحیی تنها در همین روایت راوی است، اولین کتاب فقهیای که پیدا کردم به این روایت اشاره کرده، درس شهید است. یعنی این همه کتب فقهی با بحثهای مختلف بوده اصلاً این روایت در کتب قبل از شهید نیامده. در این همه کتب مفصل از علامه حلی و.. اصلاً این روایت نیامده. اگر شما پیدا کردید بفرمایید. من تا جایی که ممکنم بود گشتم. اولین شخصی که این روایت را مطرح کردهاند شهید اول در درس هستند. بعداً در وافی و سایر کتب آمده است. این هم نکتهای بود که شما ببینید قبل از درس هم پیدا میکنید یا نه.

ب) فقه الحدیث روایت داود رقی

۱. استشهاد سید بحر العلوم به روایت داود رقی در اجزاء رویت قبل از زوال؛ غدوه ثالثین

مرحوم سید چه فرمودند؟ ببینیم سید چه فرمودند. سید این روایت را شاهد بر حرف خودشان می‌گیرند. یعنی رؤیت قبل از زوال، مجزی است.

«يعني أنّه إذا طلب الهلال غدوة في جانب المشرق»؛ اگر طرف صبح در جانب مشرق هلال را طلب کردید، **«فلم يرَ»؛** اگر دیده نشد، **«فهو هاهنا- أي في جانب المغرب-»؛** در طرف بعد از ظهرش، **«هلال جديد و اليوم من الشهر الماضي»؛** امروز برای ماه قبل می‌شود چون هلال را ندیدید. صبح نگاه کردید و هلال را ندیدید؛ لذا در غروب، هلال جدید است. وقتی در غروب هلال جدید است فردا اول ماه می‌شود. برای شهر آتی می‌شود.

شاگرد: «رئی او لم یر» به چه معنا است؟

استاد: سید در اینجا چیزی نیاورده اند. به آن می‌رسیم. برای این حدیث پنج معنا ذکر کرده‌اند. چند کتاب هست که به آن‌ها اشاره می‌کنم. بهترین کتابی که پنج وجه را در آن جا ذکر کرده‌اند و یک جا همه را دارند، کتاب «تكميل مشارق الشموس في شرح الدروس» است که برای پسر آقا حسین خوانساری است. الآن عرض می‌کنم.

«فهو طلب فيه»؛ اینجا «فلو» است. نشد به نسخه خطی و کتاب رؤیت هلال مراجعه کنم. این «فهو» نیست.

«فلو طلب فيه»؛ استدلال سید است. پس اگر هلال «غدوتا في جانب المشرق» طلب شد، **«و رئي»؛** و دیده هم شد، **«لم يكن في جانب المغرب هلالا جديدا»؛** پس دیگر هلال جدید

نیست.هلال شب دوم است. در نتیجه یعنی رؤیت قبل از زوال مجزی است و امروز از شهر جدید است. **«بل كان لليلة السابقة، و كان اليوم المذكور»؛** روزی که طلب کردیم و ندیدیم، **«من الشهر المستقبل»؛** این هم مختار ایشان است.

«و يستفاد من ذلك أنّ الرؤية قبل الزوال علامة كون الهلال لليّلة السابقة»؛ چون مفهومش این است که اگر آن را ندیدی برای شب قبل است. **«كما أنّ عدم الرؤية مع الطلب أمارة كونه لليّلة المستقبلة، و هو المطلوب».**

قبل از اینکه عبارت آقا رضی را بخوانم...؛ این دو برادر هر دو از فضلاء و هر دو آقازاده مرحوم آقا حسین خوانساری هستند. پدرشان مرحوم محقق خوانساری معروف بوده به استاد الکل فی الکل. خیلی بزرگ بوده. در حوزه اصفهان ایشان محوریت داشته. رضوانالله‌علیه! استاد الکل فی الکل. صاحب شرح دروس.

شاگرد: فرمودید در عبارت چیزی حذف شده؟

استاد: «وه» نیست، «لو» است. «فوه طلب» نیست، «فلو طلب» است.

عرض کردم دو آقا زاده آقا حسین خوانساری، یکی آقا جمال هستند که ظاهراً پسر بزرگتر هستند. آقا جمال معروف. یکی هم آقا رضی هستند. آقا رضی خوانساری که شرح پدر بر دروس را تکمیل کردند. عبارات پسر را میخوانم.

قبل از اینکه عبارت ایشان را بخوانم یک نکته عرض کنم؛ مرحوم شهید در دروس که اولین نفری هستند که این روایت را آوردهاند، یک معنایی دارند. به تعبیری پسر آقا حسین خوانساری ظاهر معنا همین است. خود من هم اولین برخوردی که داشتم این معنا به ذهنم آمد. همانی را که شهید فهمیده بودند. مرحوم فیض در وافی و سید بحر العلوم رضوان الله علیهم به‌معنای مختار خودشان گرفته‌اند. یعنی رؤیت قبل از زوال با مفهوم. این هم یک معنا است. سه معنای دیگر هم هست. معناهای دیگری است که در معنای این روایت محتمل است.

تنافی واژه «غدوات» با هلال بعد از طلوع شمس

سؤالی که الآن میخواهم ذیل فرمایش سید مطرح کنم این است: ایشان فرمودهاند «یعنی» کما اینکه مرحوم فیض در وافی میگویند «اذا طلب الهلال غدوات حیث یطلب». مرحوم فیض اینجا را اضافه بر سید دارند. از «حیث یطلب»ی که فیض فرمودهاند در اینجا سؤال میکنم؛ «اذا طلب الهلال غدوات فی جانب المشرق فلم یر فوه ناهنا»؛ طلب الهلال غدوات در چه روزی؟ بیست و نهم ماه یا سی ام ماه؟

شاگرد: سیام باید باشد. صبح بیست و نهم علی القاعده کسی به‌دنبال هلال نمیرود.

استاد: بله، این الآن موید حرف سید میشود. یعنی سید میگویند «اذا طلب الهلال غدوة» در سی ام، «فلم یر فوه ناهنا»؛ یعنی امروز روز سیام است. «فوه ناهنا هلال جدید» یعنی امروز از شهر ماضی است. امروز سیام ماه قبل است. اگر روز سیام شما طلب هلال کنید و آن را نبینید، در روز سیام اول خورشید طلوع میکند یا ماه؟

شاگرد: اول خورشید طلوع میکند.

استاد: اول خورشید طلوع می‌کند. اما اگر صبح بیست و هفتم بروید، اول هلال طلوع می‌کند بعد خورشید. اگر صبح بیست و هشتم هم بتوانید ببینید اول هلال طلوع می‌کند و بعد خورشید. به خلاف روز سیام. روز سیام، قطعاً بیست و نه روز گذشته، امروز هلال را قطعاً می‌بینید. چون سی روز است. روز سیام است. چون روز سیام است، پس اگر هلال را ببینید اول خورشید طلوع می‌کند و بعد ماه. چرا؟ چون همینطور به وقت غروب بیایید، در وقت غروب اول خورشید غروب می‌کند و بعد هلال غروب می‌کند.

> 34:31

اینکه ایشان فرمودند «غدوات»، یعنی روز سیام دیده می‌شود، آیا در مورد هلالی که بعد از طلوع شمس در می‌آید، امام تعبیری می‌کنند به «اذا طلب الهلال فی جانب المشرق غدوات»؟! طرف صبح [در فرضی] که خورشید غروب می‌کند اگر روز سیام باشد که قطع داریم هلال نیست، چه طلبی بکنیم؟! بله، باید صبر کنیم خورشید با آن نوری که دارد بیرون بیاید، بعد مقداری صبر کنیم ببینیم هلال طلوع کرده ای نه. این فعلاً شروع سؤال است. مرحوم سید باید این را تعیین کنند. از ایشان معلوم است که وقتی می‌گویند غدوات، یعنی غدوه ثالثین. غیر این هم حرف ایشان معنا نمی‌شود.

۲۰. قول شهید اول در دروس

حال الآن وقتش است که به اقوال دیگر برویم. وقتی فهمیدیم وضعیت هلال نسبت به طلوع شمس به چه صورت است، محتملات می‌آید. شهید اول در دروس از این روایت شریفه مطلبی فهمیده‌اند.

> **و لا عبرة بالعدد، و هو نقيصة شعبان أبدا و تمام رمضان أبدا خلافا للحسن، و لا بالجدول خلافا لشاذّ من الأصحاب، و لا بعدم طلوعه من المشرق في دخول الشهر للّيلة المستقبلة، إلاّ في رواية داود الرقّي، و لا بعدّ خمسة أيّام من المضية و ستّة من الكبيسيّة إلاّ أن تغمّ الشهور كلّها.[1]**

«و لا عبرة بالعدد»؛ به عدد اعتباری نیست. **«و لا بالجدول»**، **«و لا بعدم طلوعه من المشرق في دخول الشهر للّيلة المستقبلة»؛** اعتباری به عدم طلوع از مشرق نیست. برای چه؟ **«في عدم دخول الشهر لليلة المستقبلة»** که هلال جدید باشد. **«إلاّ في رواية داود الرقّي»؛** که شهید اشاره می‌کنند؛ که این روایت معمول به نیست و سندش هم ضعیف است. چون این روایت مورد اعتناء نیست، پس لاعبرة بها. این را شهید فرمودند. این اولین جایی است که در کتب فقهی اسم این روایت برده شده است. من پیدا نکردم که ببینیم جایی علماء بزرگ قبل از شهید هم تعرضی، ردی، اشاره‌ای به این روایت کرده‌اند یا نه، پیدا نکردم.

۳. اتحاد برداشت فیض کاشانی و سید بحرالعلوم از روایت داود رقی

بعد از ایشان در وافی مرحوم فیض فرمودهاند:

> **بیان**
>
> **يعني إذا طلب الهلال أول اليوم في جانب المشرق حيث يكون موضع طلبه فلم ير فهو هاهنا أي في جانب المغرب هلال جديد و اليوم من الشهر الماضي سواء رئي في جانب المغرب أو لم ير و قد مضى خبر محمد بن قيس و إسحاق بن عمار في هذا المعنى أيضا في باب علامة دخول الشهر و هذه الأخبار متطابقة متعاضدة لا تعارض فيها عند التحقيق إلا من جهة حديث العبيدي على نسخة الإستبصار كما بيناه و أما على نسخة التهذيب فلا دلالة له على شيء و الظاهر أنه من سهو النساخ.[2]**

«يعني إذا طلب الهلال أول اليوم»؛ غدوات یعنی اول الیوم. **«في جانب المشرق حيث يكون موضع طلبه»؛** نه طلوع؛ آن جایی که باید آن را پیدا کنیم. معلوم است که منظور فیض سیام است. برای حرف خودشان و سید شاهدی هم میآورند. میخواهند بگویند روز سیام است، خورشید درآمده، بعد از خورشید هم هلال طلوع کرده، حال اول الیوم برویم به جایی که میتوان آن را پیدا کرد تا آن را پیدا کنید. وافی فیض به این صورت معنا کردهاند.

شاگرد: تقریباً همان است.

استاد: همان حرف سید است. با حرف شهید فرق دارد.

۴. توضیح قول شهید اول در کتاب «تکمیل مشارق الشموس»

حال به کتاب «تكميل مشارق الشموس في شرح الدروس» نوشته آقا رضی، پسر آقا حسین، برادر آقا جمال. مطلبی دارند که میگویند «خالی».

و ال عبرة أيضا بعدم طلوعه أي طلوع القمر من المشرق في دخول الشهر الليلة المستقبلة لأنه ال يطلع في الثامن و العشرين البتة بل و قد ال يطلع في السابع و العشرين أيضا ان ادرا في بعض الشهور مع عدم إمكان الشهر الجديد في الليلة المستقبلة و في التاسع و العشرين أيضا قد يدخل و ذلك عند نقصان الشهر و قد ال يدخل عند تمامه فكيف يمكن اعتبار تلك العلامة مع عدم استقامتها إذا في رواية داود الرقي عن أبي عبد اللّه عليه السلام أنه قال إ ال في طلب الهلال في المشرق غدوة فلم ير فهانه هلال جديد رأي أو لم ير

فالمصنف حمل الرؤية على ظاهرها مع منافرة لفظ الهلال له إ ال أن يكون من باب المشاكلة للهلال الجديد المذكور بعده و حكم بعدم اعتبار العلامة لعدم استقامتها كما عرفت مع ضعف سند الرواية

و يحتمل أن يكون المراد أنه إذا طلب الهلال بمعناه المتعارف في المشرق غدوة أي قبل الزوال في الثلاثين إذ ال يحتمل طلب الهلال في المشرق قبل الثلاثين باعتبار ظهور عدم إمكان الرؤية قبل الزوال فيه فلم ير في ذلك الوقت فهانه أي في جانب الغربي هلال جديد ليس ليلة المامضية سواء رأي بعد الزوال أو لم ير و على هذا يصح ترتب الجزاء على الشرط البتة و يدل الشرط بمفهومه باعتبار قيد فلم ير على أنه إذا طلب قبل الزوال و رأي فهو ليلة المامضية و ليس بجديد و يوافق ما ذهب إليه السيد من اعتبار رؤية الهلال قبل الزوال

و يحتمل أيضا أن يكون المراد بقوله عليه السلام فلم ير أي في الليلة المامضية و يكون الغرض من هذا التقييد و التفريع بيان وجه طلب الهلال غدوة و الإيماء إلى أن المعتبر رؤيته في الليلة المراد بقوله فهانه أي في جانب الغربي هلال جديد ليلة المستقبلة و ليس ليلة المامضية سواء رأي في أثناء النهار و لو في وقت الطلب و قبل الزوال أو لم ير أصلا و على هذا فيدل على خلاف ما ذهب إليه السيد و يوافق المشهور و يمكن إرجاعها أيضا إلى أحد هذين المعنيين بوجه أخر من تفسير اللفظ كما ال يخفى على المتأمل

و بالجملة ال يمكن االستدالل بهذه الرواية على شيء من المذاهب و قد نقل عن السيد الفاضل المحقق النائيني رفع مقامه أن المراد من الرؤية أنه إذا طلب الهلال أي القمر بدا المحاق في المشرق غدوة من اليوم السابع و العشرين فلم ير فهانه أي في الليلة التي يحتمل الرؤية فيها و هي ليلة الثلاثين هلال جديد سواء رأي أو لم ير و مؤدى الرواية ما ذهب إليه أهل التنجيم من أنه إذا لم يمكن رؤية الهلال في اليوم السابع و العشرين فهو ممكن الرؤية ليلة الثلاثين و الشهر ناقص

أقول و ال ينبغي الجرأة على القول بمثل تلك االحتمالات البعيدة عن الفهم و اللفظ في تفسير كالم الصادقين عليهما السالم و أغرب من ذلك ما نقل عن خالي طاب ثراه و ال يطمئن قلبي بإسناد ذلك إليه أعلى اللّه درجته و هو أن المراد بطلب الهلال في المشرق أن

> **يكون الطلب واقعا في المشرق و المقصود أنه إذا فرض الطالب في البلد الشرقي و طلب الهلال غدوة أي غدوتان و أول يومان و إن كان بالنسبة إلى الطالب المفروض آخر يومه لفرضه في المشرق الذي بينه و بين هذا البلد ربع دورة مثلا و لم ير هناك فهاهنا هلال جديد بمعنى أنه قد يكون هلالا جديدا لإمكان خروج الشعاع بعد غروبه بالنسبة إلى أفق الطالب و صيرورته قابلا للرؤية قبل الغروب بالنسبة إلى هذا الأفق ففي الرواية إشارة إلى اختلاف الأفق الشرقي و الغربي في الحكم[3]**

«... و أغرب من ذلك ما نقل عن خالي طاب ثراه و لا يطمئن قلبي بإسناد ذلك إليه أعلى اللّه درجته»؛ می‌فرمایند دایی من هم یکی قولی را می‌گویند که از همه اینها غریب تر است. پنجمین قول هم حرف دایی ایشان است. دایی ایشان صاحب ذخیره، محقق سبزواری است. شوهر خواهر محقق سبزواری، آقا حسین خوانساری بودند. خود محقق سبزواری از آقا حسین جلوتر بود. محقق سبزواری در نود وفات کرده، آقا حسین نود و هشت وفات کرده.

شاگرد: صفحه ۴۷۱ بود؟

استاد: بله، با عبارت درس، شرح مزجی است.

«و لا عبرة أيضا بعدم طلوعه أي طلوع القمر من المشرق»؛ ببینید بعداً می‌گویند من نگفتم طلوع هلال، گفتم طلوع القمر. چرا؟ چون عرب، هلال را به ماه شب اول و دوم و سوم می‌گوید، نه ماه بیست و هفتم و بیست و هشتم. ایشان هم می‌خواهند طبق نظر شهید معنا کنند، و آن هلال آخر ماه را بگیرند. لذا می‌گویند «ای طلوع القمر». و حال آنکه خود من مراجعه کرده‌ام، هم از عرف شنیده‌ام و هم از غیر عرف که می‌گویند وقتی صبح بیست و هفتم نگاه کنید، اول هلال ماه را می‌بینید و بعد خورشید را.

این جور نیست که هلال حتماً برای شب اول و دوم و سوم باشد. غلبه برای این است. معمولاً صبح زود نمی‌روند ببینند و الا هر کسی برود ببیند به گمانم بلادرنگ می‌گوید هلال را دیدم. نمی‌گوید ماه را دیدم، به‌معنای مقابل هلال.

حال ایشان می‌گویند خلاف ظاهر است. لذا گفته‌اند: **«ای طلوع القمر من المشرق في دخول الشهر لليلة المستقبلة لأنه لا يطلع في الثامن و العشرين البتة»؛** یعنی در صبح بیست و هشتم به‌هیچوجه ماه قبل از شمس طلوع نمی‌کند. **«بل و قد لا يطلع في السابع و العشرين أيضا»؛** چرا در بیست و هشتم قطعاً طلوع نمی‌کند؟ به‌خاطر اینکه هنوز به مقارنه نرسیده. بیست و نه روز و نیم باید از مقارنه قبلی در شود. خب اینکه می‌گویند قطعا طلوع نمی‌کند به چه معنا است؟ منظورشان هلالی است که قبل از شمس است. نه هلالی که بعد از شمس است. خب در بیست و هشتم هم قمر طلوع می‌کند ولی قبل از شمس. چرا؟ چون هنوز به شمس نرسیده است. قبلش طلوعی است که دیده نمی‌شود. معنای طلوع این است که دیده نمی‌شود؛ «لایطلع».

> 41:50

«لأنه لا يطلع»؛ به‌عنوان دیده شدن، **«في الثامن و العشرين البتة، بل و قد لا يطلع في السابع و العشرين أيضا»؛** در اینجا طلوع به چه معنا است؟ «قد لایطلع فی السابع و

العشرين»، آن «قد» کجا است؟ توضیح می‌دهند. می‌گویند **«ایضا ان‌دارا في بعض الشهور مع عدم إمكان الشهر الجديد في الليلة المستقبلة»؛** اگر صبح بیست و نهم ببینند، ماه دیگر سی روز نیست. وقتی که ماه بحرانی است و سی مستقر است، در صبح بیست و نهم هم باز ماه دیده نمی‌شود. «قد لایطلع» یعنی قطعاً.

شاگرد: بیست و هفتم است.

استاد: بله، من بیست و نهم دیدم. **«بل و قد لا يطلع في السابع و العشرين أيضا»؛** من این طرف معنا کردم. آن را توضیح دادم ولی عبارت را بد خواندم.

ببینید در صبح بیست و هفتم که مکرر خودم دیدم، نوعاً هلال دیده می‌شود. یعنی هر کسی متربص باشد، بیست دقیقه ای یک ربع به طلوع، اول هلال را می‌بیند، خیلی دیدن روشن، لذا می‌گویند بیست و هشتم که نمی‌توانیم ببینیم، بلکه گاهی بیست و هفتم هم نمی‌توانیم ببینیم. این دیگر صاف است. چه زمانی نمی‌توانیم بیست و هفتم ببینیم؟ آن وقتی که ماه بیست و نه باشد. عبارت روشن است. من وقتی مطالعه کردم بیست و هفتم خواندم. الآن در مباحثه ذهنم سراغ بیست و نهم رفت.

«و في التاسع و العشرين أيضا قد يدخل و ذلك عند نقصان الشهر و قد لا يدخل عند تمامه»؛ یعنی اگر شهر تام باشد.

شاگرد: کلمه «یدخل» و «لایدخل» به چه معنا است؟

استاد: به‌معنای «یدخل الشهر» است. فرمودند: «و لا عبرة أيضا بعدم طلوعه أي طلوع القمر من المشرق في دخول الشهر...»؛ چرا «لاعبرة»؟ بیست و هشتم که «لایطلع» پس قطعاً داخل نشده. بیست و هفتم هم که قبلش است گاهی دیده نمی‌شود؛ نوعاً دیده می‌شود. پس وقتی دیده نشد نمی‌توانیم بگوییم «فهو هلال جدید». این هم قطعی است که در بیست و هفتم نمی‌توانیم بگوییم هلال جدید است.

شاگرد۲: طلوع قبل از شمس مشخص است که برای ماه قبلی است، اما اگر هلال بعد از شمس طلوع کند برای ماه جدید است.

استاد: بله، اینها روشن است. من می‌خواهم زودتر آن پنج تا را بگویم. الآن ایشان در این دو-سه سطر دارند چه کار می‌کنند؟ دارند برداشت شهید اول از روایت را توضیح می‌دهند. این چند سطر این است.

بعد می‌گویند:

«فكيف يمكن»؛ این تأیید حرف شهید است. چون شهید گفتند **«لاعبرة بعدم طلوعه الا في رواية داود»؛** شهید روایت داود را هم قبول نکردند. ایشان هم در تأیید حرف شهید می‌گویند: «فکیف یمکن»؛ یعنی روایت داود رقی سر نمی‌رسد. **«اعتبار تلك العلامة مع عدم استقامتها إلا في رواية داود الرقي عن أبي عبد اللّٰه عليه السلام»؛** فقط روایت داود رقی است که این را گفته است. و حال اینکه قطعاً صبح بیست و هشتم نمی‌توانیم ببینیم. نمی‌توانیم بگوییم «هاهنا هلال جدید». صبح بیست و هفتم هم گاهی نمی‌بینیم، نمی‌توانیم بگوییم «هاهنا هلال جدید».

پس این عبارت اینجا توضیحی بود بر اینکه بگوید روایت داود رقی از حیث اعتبار جور در نمی‌آید. صبح بیست و هشتم نمی‌بینید، غروب بیست و هشتم قطعاً نمی‌توانید بگویید هلال جدید است. گاهی صبح بیست و هفتم هم حتی نمی‌بینید. قطعاً نمی‌توانید به شب بیست و هشتم

بگویی هلال جدید است.

این معنای اول بود. روایت را می‌آورند و بعد می‌گویند: **«فالمصنف حمل الرؤية على ظاهره»**؛ مقصود من این «ظاهره» است. اولی که من این را دیدم همین احتمال به ذهنم آمد. آقای شعرانی هم همین ظاهر را می‌گیرند و به روایت جواب می‌دهند که روایت غلط است و با ضوابط هیئت جور در نمی‌آید. پس شهید معنای ظاهر را می‌گویند. ایشان هم همین را می‌گویند.

«مع مخالفة لفظ الهلال له»؛ ظاهر روایت این است ولی هلال گفته نمی‌شود. «اذا طلب الهلال هنا غدوتا»؛ «غدوتا» که شهید گفتند یعنی «اذا طلب الهلال قبل المقارنة»، یعنی آن هلالی که زودتر از شمس طلوع می‌کند. بعد می‌گویند به اینکه هلال نمی‌گویند. هلال برای شب اول و دوم و سوم است، نه برای آخر ماه.

«إلا أن يكون من باب المشاكلة للهلال الجديد»؛ این هم شبیه آن است. ولی ظاهراً به صرف شباهت نیست، بلکه به آن هم هلال اطلاق می‌شود. **«حكم بعدم اعتبار العلامة»**؛ چرا شهید گفته اند این روایت درست نیست؟ **«لعدم استقامتها كما عرفت مع ضعف سند الرواية»**. پس حرف شهید درست نیست.

در یک کلمه حرف شهید این شد: «اذا طلب الهلال»، هلال طالع قبل از شمس «غدوتا، فلم یر فهو هنا فی جانب المغرب هلال جدید». می‌گویند این غلط است. صبح بیست و هشتم هلال را نمی‌بینیم، آیا بیست و نهم آخر ماه می‌شود؟! گاهی صبح بیست و هفتم هم نگاه می‌کنیم ولی هلال را نمی‌بینیم، آیا بیست و هشتم اول ماه می‌شود؟! احدی چنین چیزی نمی‌گوید. قطعاً درست نیست. پس روایت با اعتبار منافات دارد.

شاگرد: این «غدوتا» یعنی غدوه بیست و هفتم، غدوه بیست و هشتم؟

استاد: بله. این فرمایش ایشان بود. من به گمانم ظاهرش هم همین است. حالا من می‌گویم صبح بیست و نهم، به توضیحی که بعداً عرض می‌کنم. فعلاً این معنایی است که شهید می‌گویند. گفتهاند قطعاً با اعتبار مخالف است.

گر صبح بیست و نهم بگیریم، با اعتبار مخالف نیست به یک بیانی. ولو باز مشکل فقه الحدیث دارد.این معنای اول بود.

آقا رضی خوانساری چهار معنای دیگر هم ذکر می‌کنند. دومین آنها همین است که سید فرموده‌اند. دومین معنا همین معنای سید بحر العلوم و جناب فیض در وافی است. عبارت این است: «و يحتمل أن يكون المراد أنه إذا طلب الهلال بمعناه المتعارف في المشرق غدوة أي قبل الزوال في الثلاثين»؛ نه بیست و هفتم، و بیست و هشتم. بلکه مراد «فی الثلاثین» است؛ مراد هلالی است که بعد از شمس طلوع می‌کند، و آن را قبل از زوال می‌بینیم و علامت این است که امروز از شهر آتی باشد.

«و يحتمل أيضا أن يكون المراد بقوله عليه السلام فلم ير أي في الليلة الماضية»؛ درست مقابل این احتمال قبلی است. دو قول دیگر می‌ماند که ان شاالله فردا عرض می‌کنیم. همچنین رد‌یه آقای شعرانی در حاشیه وافی را هم نگاه کنید. از این روایت جواب می‌دهند. این اقوال پنج گانه با جواب آقای شعرانی را اگر خوب در نظر گرفتیم آن وقت این احتمال که آیا صبح بیست و نهم در روایت محتمل هست یا نه، را بحث می‌کنیم.

والحمد لله رب العالمين

[1] الدروس الشرعية في فقه الإمامية؛ ج١، ص: ٢٨٥

[2] الوافي، ج١١، ص: ١٤٩

[3] تكميل مشارق الشموس في شرح الدروس؛ ص: ٤٧١